

فرهنگ، بخش جدایی‌ناپذیر روابط بین‌الملل

میلاذ یاری^۱، حمید امیرخانی دستگردی^۲

چکیده

امروزه نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل جلوه بیشتری از خود نشان می‌دهد، بطوریکه بدون در نظر گرفتن نقش فرهنگ در ساختار سیاست خارجی دولت‌ها و تنوع فرهنگی در میان ملل مختلف، نمی‌توان بطور کامل و جامع ساختار روابط بین‌الملل را مورد بررسی و تحلیل قرار داد. در حال حاضر، اندیشمندان روابط بین‌الملل قائل به تنوع فرهنگی در این عرصه و به طبع آن، همزیستی فرهنگ‌های مختلف در کنار یکدیگر هستند. کما اینکه این تنوع فرهنگی باعث به وجود آمدن انواع دسته‌بندی‌ها در میان کشورها می‌شود و یا ممکن است باعث بروز نزاع و در موارد حادث‌تر موجب جنگ-هایی در میان کشورهای مختلف گردد. توجه به پررنگ‌تر شدن نقش فرهنگ در سیاست داخلی و به طبع تاثیرات غیرقابل چشم‌پوشی آن در ساختار سیاست خارجی کشورها، بسیاری از دولت‌ها متاثر از عوامل فرهنگی روابط خودشان با دیگر کشورها را تنظیم می‌کنند. طبق نظریه سازه‌انگاری بحث فرهنگی از این حیث مهم تلقی می‌شود که اگر با توجه به تکثر فرهنگی در جهان، نقش فرهنگ را نادیده بگیریم، پس باید شاهد هرج و مرجی که روابط بین‌الملل را تحت تاثیر قرار می‌دهد، باشیم. نتیجه حاصله نشان می‌دهد که در نظر گرفتن فرهنگ از طرفی موجب برقراری رابطه بهتر و تعاملات بیشتر در میان کشورها می‌گردد و طرفی دیگر برخی مواقع باعث تقابل و بروز تنش‌هایی در روابط میان دولت‌ها و کشورها می‌شود.

واژگان کلیدی: فرهنگ، جهانی شدن فرهنگ، روابط بین‌الملل، لیبرالیسم

^۱ دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی student.yari@yahoo.com

^۲ کارشناسی‌ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی

مقدمه

از دیرباز، مساله ارتباطات میان کشورها و دولت‌ها بعنوان یک موضوع مهم و غیرقابل چشم‌پوشی مطرح بوده است. در همین راستا، از دوران کهن تا به امروز، انواع مختلفی از ارتباطات میان کشورها موضوعیت داشته است که شاید بتوان گفت دیرینه‌ترین نوع ارتباطات، همان ارتباطات اقتصادی و فرهنگی است که در پی خود، باعث به وجود آمدن ارتباطات سیاسی بین دولت‌ها و در مواردی باعث بروز جنگ‌ها و نزاع‌های گوناگونی میان کشورهای مختلف شده است. به همین علت، یکی از مسائل مهم و مورد توجه محققان و نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، تاثیرات فرهنگ بومی ملت‌ها بر روابط بین دولت‌ها بوده است.

در دوران معاصر، از طرفی باتوجه به گسترش ارتباطات میان کشورها و از دیگر سو تنوع موجود در ارتباطات میان دولت‌ها و ملت‌ها، مساله تاثیرات فرهنگ بومی و ملی هر کشور بر روابط خارجی دولت‌ها و همچنین تاثیر فرهنگ‌های مختلف بر روابط بین‌الملل هرچه بیشتر مورد توجه واقع شده است. به همین علت، در این پژوهش فرض بر این است که فرهنگ بومی و ملی کشورها، در تدوین سیاست خارجی دولت‌ها، تاثیرات مهم و غیرقابل انکار دارد. در همین راستا، سوال اصلی مقاله نیز این است که تغییرات فرهنگی کشورها، چه تاثیری بر روابط بین‌الملل دارد؟

باتوجه به فرضیه و سوال مطرح شده، نقش فرهنگ و روابط بین‌الملل، بعنوان متغیر مستقل مورد توجه است و از عوامل مختلفی مثل جهانی‌سازی فرهنگ، نقش تهاجمی و مبادله‌ای فرهنگ‌های مختلف در عرصه جهانی و ارتباطات فراقضایی و سیاسی دولت‌ها و کشورها نیز می‌توان بعنوان متغیرهای وابسته نام برد. در مقاله پیش‌رو، ابتدا مفاهیم فرهنگ و روابط بین‌الملل بیان می‌شود تا خواننده درک صحیحی از عنوان و موضوع مقاله داشته باشد و در ادامه به مباحث اصلی با یک نگاه اجمالی پرداخته می‌شود و پس از آن، یک نظریه در این حیطه ارائه می‌گردد و در پایان به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از بحث پرداخته می‌شود. روش پژوهش در این مقاله مبتنی بر اطلاعات کتابخانه‌ای و جستجو در مقالاتی است که در اینترنت و پایگاه‌های علمی در دسترس است.

۱- مفهوم‌سازی فرهنگ

صاحب‌نظران و متفکران در حوزه علوم انسانی، در مورد این مفهوم همواره اختلاف نظر داشته‌اند و هرکدام تعریفی برای آن ارائه نموده‌اند که این خود نشان از گستردگی و پیچیدگی این موضوع دارد و به طبع در این مجال نمی‌توان تمامی نظرات ایشان را عنوان نمود، بنابراین در ادامه و به فراخور نیاز بحث، سعی می‌شود با ذکر بعضی نظرات جامع‌تر، به روشن شدن این مفهوم کمک کرد. آنچه مسلم است در تعریف و تشریح هر پدیده‌ای لازم است به سابقه تاریخی آن توجه شود، و در این موضوع خاص، این امر از اهمیت بیشتری

برخوردار است؛ چراکه ماهیت فرهنگ نه یک مفهوم انتزاعی بلکه موضوعی سیال و زنده است که این خود حاصل شکل‌گیری آن در طول تاریخ هر قوم و کشوری است که بستگی مستقیمی با حیات و ممت تمدن‌های مختلف دارد، کما اینکه فرهنگ از کشوری به کشور دیگر و از تمدنی به تمدن دیگر و حتی از شهر و منطقه‌ای به شهر و منطقه دیگر دارای تفاوت‌ها و وجوه اشتراک است که این امر، پیچیدگی و تعریف آن را دو چندان می‌کند و شاید این خود دلیلی باشد بر ارائه تعاریف مختلف از سوی اندیشمندان این عرصه.

کلمه "Culture" مشتق از فعل لاتین "Colere" است که به معنای پرورش گیاه و یا حیوانات و به معنای کشت و کار مورد استفاده بوده و حتی گاهی نیز به مفهوم پرورش خانوادگی بکار رفته است. در میان متکلمان یونان باستان این اصطلاح کاربرد رایج امروزی را نداشته و بیشتر از دوران رنسانس به بعد در زبان انگلیسی "Culture" و پیش از آن در زبان آلمانی "Kulture" به معنای پیشرفت و تعالی یک جامعه و نشانه دستیابی آن به تمدن بکار می‌رفته است (روح‌الامینی، ۱۳۶۸: ۱۷). این واژه در کاربردهای سیاسی و اجتماعی پس از رنسانس تدریجاً مفاهیمی مانند بهسازی، پیشرفت، رشد و ترقی، دستاوردهای علم، تمدن جدید و همچنین حالت‌هایی از قید ایمان را یافته است. از این زمان بود که این مفهوم بطور گسترده در مکاتب فلسفی و علوم اجتماعی بکار رفت. به واسطه پیچیدگی موضوع، هیچگاه اندیشمندان به تعریفی واحد از آن نرسیده‌اند.

تعاریف فرهنگ را حدود ۳۰۰ تعریف دانسته‌اند که نشانگر برداشت‌ها و نقطه‌نظرات متفاوت پیرامون آن است (زهره‌ای، ۱۳۸۹: ۲۷).

یکی از تعاریف مهم فرهنگ تعریف "تایلر" است و با آنکه نقدهایی به تعریف تایلر وارد است، عموماً در بیشتر کتاب‌ها و پژوهش‌ها محل ارجاع است. به نظر تایلر، فرهنگ مجموعه پیچیده‌ای است که شامل معارف، معتقدات، هنرها، صنایع، فنون، اخلاق، قوانین، سنن و بالاخره تمام عادات و رفتار و ضوابطی است که فرد بعنوان عضو جامعه، از جامعه خود فرا می‌گیرد و در برابر آن جامعه وظایف و تعهداتی را برعهده دارد (روح‌الامینی، پیشین: ۱۷).

والراستاین در مقاله‌ای تحت عنوان (فرهنگ و میدان جنگ ایدئولوژیکی نظام جدید جهانی)، فرهنگ را گسترده‌ترین مفهوم در علوم اجتماعی بیان می‌کند. از دیدگاه وی فرهنگ به مجموعه‌ای از ویژگی‌ها که باعث می‌شود شخص عضو یک گروه تعریف شود گفته می‌شود، برای اینکه مجموعه‌ای از خصیصه‌ها، روندها، ارزش‌ها یا اعتقادات را توصیف نماید (سازمند، ۱۳۸۳: ۵۶).

"کوهن" در تعریف خاص خود از فرهنگ بر این اعتقاد است که این مفهوم در ابتدا توسط مردم‌شناسان بکار برده شده است. فرهنگ‌ها از معانی، عرف‌ها و فرض‌های قبلی ساخته می‌شوند. از نظر وی فرهنگ یک شیء نیست که قابل لمس باشد، فرهنگ یک کالا نیست که همه اعضای اجتماع، به صورت یک شکل آن را داشته

باشند، بلکه فرهنگ به مثابه یک معنای مشترک است. "زاگ بردل" نیز معتقد است که فرهنگ مجموعه‌ای از معانی، ارزش‌ها و برداشتها می‌باشد و در سطوح مختلف می‌توان آن را بکار برد (فروملی، ملی و فراملی). از نظر وی انجام یک فرهنگ، نشانه وجود ارتباط منطقی بین معانی، ارزش‌ها و برداشتها می‌باشد که اعضای یک فرهنگ دارند (همان، ۵۸).

نخستین کسی که فرهنگ را از تعریف کلاسیک آن خارج کرد و مترادف با تمدن بکار گرفت، "ادوارد برنت تایلور" مردم‌شناس انگلیسی بود که در سال ۱۸۷۱ میلادی با انتشار کتاب "فرهنگ بدوی" فرهنگ یا تمدن را یک کلیت پیچیده و در هم تنیده‌ای می‌داند که شامل دانش‌ها، باورها، هنر، اخلاقیات، قانون، آداب و رسوم و تمامی توانایی‌ها و عاداتی می‌شود که انسان بعنوان عضوی از جامعه کسب می‌کند. بنابراین می‌توان گفت فرهنگ مجموعه افکار، اعمال، بایدها و نبایدها، هنجارها، ارزش‌ها و نظام اعتقادات یک جامعه مشتمل بر سنت‌ها، آداب و رسوم، مذاهب و ایدئولوژی، تشریفات مذهبی، میراث، زبان و کلیه عادت‌ها یا دیدگاه‌های مشترک دیگر است که ممکن است از این نوع مفاهیم مستثناء شده باشند (زهره‌ای، پیشین: ۲۸). بنابراین فرهنگ در برگرفته هزاران هنجار (انتظارات رفتاری)، ارزش (معیار تعیین مطلوب یا نامطلوب، بد یا خوب، زشت یا زیبا)، باور (تصوراتی درباره عالم و اجزای آن)، نهاد (اشیاء و کنش‌ها)، فناوری و روابط مادی است. اجزاء و عناصر فرهنگ پیچیده می‌باشند و به هیچ روی منسجم و ثابت نیستند.

۲- مفهوم‌سازی روابط بین‌الملل

روابط بین‌الملل را می‌توان یکی از دیرینه‌ترین تعاملات کلان بشری به حساب آورد که تاریخ پیدایش آن را می‌توان به دوران تشکیل اولین تمدن‌های بشری و تاسیس اولین شهرها نسبت داد، یا به عبارت بهتر از لحاظ تئوریک، در واقع روابط بین‌الملل هنگامی شکل گرفت که مردم شروع به سکونت دائم در سرزمین خاصی کردند و جوامع سیاسی برپایه زمین را بنیان نهادند (جکسون، ۱۳۹۱: ۲۶). آنچه که از عنوان این مفهوم پیداست، این علم دال بر تمامی تعاملات بشری در سطح جهانی اعم از روابط سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و ... است و خود بنابر اقتضائات مختلف و بر حسب نیاز دارای زیر مجموعه‌های بسیاری است که بعنوان مثال می‌توان از علم "سیاست بین‌الملل" نام برد. البته شایان ذکر است که از دیرباز دولت‌ها بعنوان تنها نهاد سیاسی در کشورها که دارای اختیارات فراوان سیاسی، اقتصادی و نظامی بودند بعنوان تنها بازیگران عرصه بین‌الملل محسوب می‌شدند و به طبع علم روابط بین‌الملل یکی از مهمترین زیرشاخه‌های مهم خود را به مطالعه روابط بین دولت‌ها در عرصه جهانی اختصاص داده بود؛ ولی امروزه باتوجه به ظهور سازمان‌ها، گروه‌ها و بنیادهای فراملی و بین‌المللی و همچنین ظهور شرکت‌های بزرگ چندملیتی که دارای حوزه‌های فعالیت

¹ Primitive Culture

بسیار متنوع و گسترده‌ای هستند (از سیاست و اقتصاد گرفته تا فرهنگ و هنر) دیگر عرصه روابط بین‌الملل محدود به روابط سیاسی بین دولت‌ها و کشورها نیست و بازیگران کمابیش نوظهور دیگری در این عرصه خودنمایی می‌کنند؛ پس اینگونه می‌توان عنوان کرد که روابط بین‌الملل به مطالعه روابط میان کشورها، نقش کشورهای مستقل، سازمان‌های دولتی، سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی، سازمان‌های مردم‌نهاد و شرکت‌های چندملیتی، می‌پردازد. روابط بین‌الملل یک رشته دانشگاهی است که چون سیاست خارجی یک دولت معین را تجزیه و تحلیل و تنظیم می‌کند، می‌تواند هنجاری و اثباتی باشد. روابط بین‌الملل بعنوان یک فعالیت سیاسی از زمان مورخ یونانی، توکودیدس، آغاز و در اوایل قرن بیستم، به یک رشته دانشگاهی مجزا در داخل علوم سیاسی، تبدیل شد. با این حال روابط بین‌الملل علمی میان رشته‌ای محسوب می‌شود.

رشته روابط بین‌الملل همانند علوم سیاسی مواد فکری خود را از رشته‌های مهندسی، اقتصاد، تاریخ و حقوق بین‌الملل، فلسفه، جغرافیا، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و جرم‌شناسی، روانشناسی و مطالعات جنسیت، مطالعات فرهنگی و فرهنگ‌شناسی، می‌گیرد. دانشمندان و نظریه‌پردازان رشته روابط بین‌الملل با تهیه و تدوین نظریات مختلف در این عرصه، سعی دارند به درک مسائل مختلف و متنوعی همچون جهانی شدن، امنیت بین‌الملل، تأثیرات عوامل مختلف بر روابط بین‌الملل، همچون سلاح‌های هسته‌ای، جنگ و صلح و تأثیرات عوامل زیست محیطی همچون خشکسالی بر روابط بین کشورها و در مجموع تمامی تعاملات بازیگران عرصه بین‌المللی نائل آیند.

۳- لیبرالیسم

با وجود اینکه معمولاً در بحث راجع به روابط بین‌الملل بیشتر بر سنت واقع‌گرایی تأکید می‌شود، اما می‌توان گفت که رشته روابط بین‌الملل در اصل در اندیشه‌ها و آرمان‌های لیبرالیسم ریشه دارد و در واقع این نظریه است که در بدو شکل‌گیری این رشته بر آن مسلط بود (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۲۵). از جهت دیگر، باتوجه به نقش مهم و غیرقابل انکار این نظریه بر فضای فکری و فرهنگی جهان امروز و تلاش کشورهای غربی در القاء فرهنگ لیبرالی بعنوان فرهنگ غالب جهانی و نقش تهاجمی و تعاملی این تفکر در برابر سایر فرهنگ‌ها و به ویژه فرهنگ و تمدن اسلامی و مهمتر از همه، استفاده کشورهای غربی از فرهنگ لیبرالی بعنوان ابزاری برای نفوذ و تسلط بر دیگر کشورها (بعنوان قدرت نرم و در کنار قدرت هوشمند)؛ لازم است در این بخش از بحث، به مقدار نیاز به این نظریه پرداخته شود.

لیبرالیسم یکی از شایع‌ترین و کهن‌ترین مکتب‌ها و آموزه‌های فلسفی، سیاسی و اخلاقی دوران مدرن است. این مکتب را باید یکی از وجوه و مولفه‌های مدرنیسم و به تعبیری جوهره و ایدئولوژی سیاسی آن به حساب

آورد. در واقع عمده ویژگی‌ها و مولفه‌های فکری حاکم بر تمدن مدرن را می‌توان در لیبرالیسم خلاصه کرد (بیات، ۱۳۸۶: ۴۵۱).

لیبرالیسم در عرصه‌ها و بافت‌های گوناگونی همچون لیبرالیسم اقتصادی، لیبرالیسم سیاسی، لیبرالیسم فرهنگی، لیبرالیسم اخلاقی و ... بکار می‌رود. لیبرالیسم فرهنگی بطور عام، یعنی جانبداری از آزادی‌های فردی و اجتماعی مثل آزادی اندیشه و بیان و گسترش فرصت‌های آزاد و انعطاف‌پذیری اخلاقی و ... (بیات، پیشین: ۴۵۶). در تعریف لیبرالیسم اخلاقی نیز می‌توان اینگونه عنوان کرد که: لیبرالیسم اخلاقی یک آئین یا آموزه اخلاقی تساهل‌گرا، انعطاف‌پذیر و اباحی مسلک است و می‌توان گفت در برابر مفاهیمی نظیر شرع‌پرستی یا قانون‌پرستی و نیز سخت‌گیری و سخت‌رفتاری یا به تعبیری "اصالة الاحتیاط" قرار می‌گیرد. به تعبیر آنتونی آربلاستر در کتاب "ظهور و سقوط لیبرالیسم در غرب" در لیبرالیسم هیچ قانون کلی اخلاقی وجود ندارد که بتواند به شما نشان دهد چه باید بکنید. این اندیشه و رویه اخلاقی و عدم وظیفه‌مندی و تکلیف‌مداری انسان مبتنی بر تفکر اومانستی، خردگرایانه و فردگرایانه است (همان، ۴۵۷).

پس از آنکه آنتونی گرامشی متفکر سوسیالیست ایتالیایی بحث هژمونی فرهنگی را مطرح کرد و ابراز نمود که دنیا از آن کسی است که بهترین تفسیرها را از فرهنگ نماید، کشورهای غربی با آگاهی از این مساله سعی نمودند که در جهت ترویج و تبلیغ فرهنگ لیبرالی که از آن بعنوان بهترین فرهنگ یاد می‌کردند، گام بردارند. در این بین باید به نظریه "پایان تاریخ" اندیشمند آمریکایی فرانسیس فوکویاما^۱ نیز اشاره کرد که توانست وجهه‌ای علمی و منطقی به این روند دهد. تئوری پایان تاریخ، در سال ۱۹۸۹ مطرح و در سال ۱۹۹۲ در کتاب "پایان تاریخ و آخرین انسان"^۲ تشریح شد. بر مبنای این نظریه نظام لیبرال دموکراسی - به ویژه بعد از فروپاشی اتحاد شوروی - به صورت یک جریان غالب و مسلط درآمده است که همه کشورها و جوامع باید در برابر آن تسلیم شوند. آخرین حد تلاش‌ها و مبارزات ایدئولوژی‌های مختلف در نهایت در قالب ایدئولوژی لیبرال دموکراسی سر برآورده است؛ بنابراین تصور اینکه نظام سیاسی بهتر و مناسب‌تری بعنوان بدیل جایگزین این نظام شود وجود ندارد. این تئوریسین در کتاب "پایان تاریخ و آخرین بازمانده" نوشته است: "آنچه شاهدش خواهیم بود نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک بشریت و جهانی شدن اندیشه لیبرال دموکراسی غربی بعنوان آخرین شکل حکومت بشری است."

امروزه خواستگاه و قطب لیبرالیسم - و مخصوصاً لیبرال دموکراسی - در جهان، ایالات متحده آمریکا است و این کشور با تکیه بر تمامی اهرم‌ها و مولفه‌های موجود در راستای بست و گسترش این فرهنگ و به تعبیری

^۱ Yoshihiro Francis Fukuyama

^۲ The End of History and the Last Man

ایدئولوژی در جهان گام بر می‌دارد. همچنین در عرصه فرهنگی و نوع و روش زندگی از دیرباز، اصطلاح "روش زندگی آمریکایی" مطرح است که بازگو کننده سبک زندگی مدرن از نوع آمریکایی آن است. در کنار این مفهوم کلیدی واژه "رویای آمریکایی"^۲ نیز مطرح است که در بررسی آن با مفاهیم متعددی روبرو می‌شویم، مفاهیمی از جمله فردگرایی، سخت‌کوشی، تحرک‌پذیری، پیشرفت، میهن‌پرستی و مهمتر از همه مفهوم "آزادی" که همان بن‌مایه و شالوده اصلی ایدئولوژی لیبرالیسم است. رویای آمریکایی اصطلاحی شناخته شده در میان ملت آمریکا است، که اولین بار توسط نویسنده و مورخ آمریکایی به نام جیمز تراسلو آدامز، نویسنده دارای مدرک فوق لیسانس فلسفه از دانشگاه ییل آمریکا، در سال ۱۹۳۱، در بحبوحه رکود بزرگ آمریکا، در کتاب "حماسه آمریکا"^۳ مطرح شد. وی در این کتاب در تعریف این مفهوم اینچنین عنوان می‌کند: "رویای آمریکایی رویای سرزمینی است که تک تک مردمان‌اش باید زندگی بهتر، مرفه‌تر و کامل‌تری را در آن تجربه کنند و بنابر توانایی و دستاوردهایشان فرصت رسیدن به آن را نیز داشته باشند. تفسیر چنین رویایی برای طبقات بالای جامعه اروپایی کمی سخت است، همچنانکه اکثر ما نیز نسبت به تحقق این شعارها (عدالت و مساوات برای همه طبقات جامعه) خسته و دل‌سرد شده‌ایم. اما این رویا تنها رویای داشتن ماشین و حقوق بالا نیست، بلکه رویای داشتن جامعه ایست بدون فاصله طبقاتی، جامعه‌ای که در آن هر مرد و زنی بتواند به بالاترین مقام و منصبی که می‌تواند برسد و این مقام و مرتبت وی از سوی دیگران نیز به رسمیت شناخته شود بدون توجه به اینکه در کجا و در چه شرایطی متولد شده باشد."

۴- دیدگاه‌های مادی‌گرا و معنماحور در روابط بین‌الملل

در روابط بین‌الملل دو دیدگاه کلی وجود دارد؛ در دیدگاه نخست، موجودیت‌های اجتماعی اعم از ساختارها و کنش‌ها هم از نظر وجودی و هم از نظر عملکرد، مستقل از برداشت‌ها و فهم انسان‌ها وجود دارند و بنیادی‌ترین واقعیت مورد بررسی در مطالعات را واقعیات مادی قابل مشاهده تشکیل می‌دهند. در نگاه دوم، اساساً موجودیت ساختارها، نهادها و کارگزاران جنبه ذهنی یا حداقلی گفتمانی دارد و اینها جزء مبانی فهم انسانی وجود ندارند. بنابراین ما در جهانی زندگی می‌کنیم که فقط انگاره‌های فرهنگی (مانند ارزش‌ها، اشیاء و هنجارها و سنت‌ها) مهم‌اند و آنها را می‌توان مطالعه کرد (مشیرزاده، پیشین: ۹).

¹ American Lifestyle

² American Dream

³ The epic of America

۵- فرهنگ در نظریه سازه‌انگاری

این نظریه توجه ویژه‌ای به نقش هویت دولت در سیاست خارجی دارد. این نظریه در اساس به نقش ابعاد آگاهانه و تعاملی رفتار انسانی یعنی: قابلیت و علاقه انسان‌ها به داشتن نگرشی سنجیده درباره جهان و با اهمیت تلقی کردن آن در حیات بین‌المللی می‌پردازد. این توانایی، واقعیت‌های اجتماعی را بر آن می‌سازد که وجودشان مبتنی بر توافق انسان‌ها بر وجود آنها، و بقایشان نیازمند تشکیل نهادهای انسانی است مانند: پول، حق مالکیت، حاکمیت، ازدواج. سازه‌انگاران معتقدند که بازیگران، دارای هویت‌ها و منافعی هستند که مبتنی بر ساختی اجتماعی است. آنها همچنین در تمام عوامل ذهنی که از مردمان دیگر بعنوان موجوداتی فرهنگی ریشه گرفته است شریک می‌باشند (Ruggie, 1998, 52).

سازه‌انگاران بر نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل تاکید دارند و اظهار می‌دارند که هرچ و مرج حاکم بر روابط بین‌الملل، ناشی از تنوع و تکثر هنجارها، ارزش‌ها و اعتقادات است؛ به عبارت دیگر، تا مادامی که ما در یک جهان متکثر با فرهنگ‌های مختلف زندگی می‌کنیم، از این آشفتگی نباید متعجب بود.

براساس تحلیل سازنده‌گرایی هر نوع هویت دولت در سیاست جهانی تا اندازه‌ای محصول عملکردهای اجتماعی است که باعث تشکل هویت در داخل می‌شود. بدین ترتیب سیاست هویت در داخل برای هویت و منافع و رفتارهای دولت در خارج امکانات و نیز محدودیت‌هایی را فراهم می‌آورد. در چنین وضعیتی حتی در شرایطی که قدرت مادی برای تعقیب سیاست‌های امپریالیستی فراهم می‌شود، باز تولید آن نمی‌تواند بدون توجه به عملکرد اجتماعی آن و بدون روند گفتمانی درک شود، چون امکان دارد حوزه‌هایی از عملکرد فرهنگی در درون خود دولت وجود داشته باشند که بتواند دارای آثار تقویمی، تکوینی و یا علی بر سیاست دولت باشد. در اینجا تصور بر این است که دولت نیازمند است تا از طریق یک نوع هویت ملی در داخل، برای مشروعیت بخشیدن به اقتدار استخراجی که روی هویت آن در خارج تاثیر می‌گذارد، عمل کند (قوام، ۱۳۸۴: ۲۹۹).

بطور کلی سه فرض هستی‌شناسی سازه‌انگاران عبارتند از اینکه در مرحله نخست، ساختارها و عوامل مادی و معنایی، نقش برابری در شکل دادن به هویت و رفتار بازیگران سیاسی و اجتماعی دارند. ساختارها و عوامل معنایی، نظیر نظام باورهای مشترک، اعتقادات و ارزش‌ها نیز پا به پای ساختارها و عوامل مادی تاثیرگذار بر نظام روابط بین‌الملل می‌باشند. دوم، رفتار و منافع دولت‌ها تابع هویت آنها است. از این رو امکان بروز رفتارهای متفاوت از دولت‌ها که ناشی از گفتمان فرهنگی حاکم بر جامعه داخلی است، وجود دارد. سوم، بین ساختار و کارگزار، سازندگی متقابل وجود دارد، هویت و فرهنگ کارگزار بر ساختار تاثیر می‌گذارد (کلارک، ۱۳۸۲: ۸).

۶- بررسی نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل با یک نگاه اجمالی

اگر بخواهیم نگاهی اجمالی به این مقوله داشته باشیم ابتدا باید تاثیر جهانی شدن در فرهنگ را بررسی کنیم، که به دو صورت اجرا می‌شود. در قسمت نخست چالش‌ها و تهدیدها را در نظر می‌گیریم که نتیجه آن از دست دادن هویت ملی و نفوذ فرهنگ مهاجم است؛ اما جهانی شدن فرهنگ همیشه منفی تلقی نمی‌شود و روی دیگری هم دارد و آن هم فرصت‌ها (در صورت برنامه‌ریزی) است که از آن بعنوان مورد دوم نام می‌بریم. در این قسمت (مورد دوم)، بهره‌برداری از تنوع فرهنگی و حفظ ارزش‌های فرهنگ ملی را پیش‌رو داریم. البته نباید این نکته را فراموش کرد که جهانی شدن از یک‌سو، موجب جان گرفتن هویت‌های ملی و از سوی دیگر موجب اشاعه فرهنگ کشورهای خواهد شد، که بهترین تعریف‌ها و پذیراترین نوع فرهنگ را ارائه نمایند. یعنی برخی بر این باورند که جهانی شدن، همگونی فرهنگی و سنت‌زدایی از فرهنگ‌ها را به همراه دارد و فرآیندی است که خصوصیات فرهنگی را به نظم فرهنگی جهان گستر تبدیل می‌کند. در پی آن فرهنگ‌های محلی یا محو می‌شوند یا از نو ابداع می‌شوند. در اینجا باید به دولت ملت، بعنوان پدیده‌ای که کنش‌گران محلی هویت‌های خود را در آن تعریف می‌کنند اشاره کرد. این کنش‌گران محلی هویت‌های فرهنگی خود را در قالب مفاهیمی چون (حاکمیت) تعریف می‌کردند.

بنابراین اگر فرهنگ را امری مجزا از تاریخ و پدیده‌ها بدانیم توفیقی به دست نمی‌آوریم. زیرا با این کار از ۳۷ حقیقت فرهنگ دور شده‌ایم. همیشه اختلاف‌نظر میان صاحب‌نظران فرهنگ وجود داشته و این امری طبیعی است، زیرا فرهنگ خواه در چیزی و یا در هر جا ظهور کند، نسبت به آنجا و آن چیز به صورتی خاص ظاهر می‌شود (سوری، ۱۳۸۶: ۱۸۱). بنابراین تحت این شرایط نظریه روابط بین‌الملل بطور عمده بر اسطوره‌ها، فرهنگ و ایدئولوژی متکی است. چنین اسطوره‌سازی را در چارچوب رویکردهای گوناگون و به اشکال مختلف ملاحظه می‌کنیم. پس بدون توجه به عناصر هنجاری، ارزشی و ایدئولوژیک فرهنگ، نمی‌توان مبادرت به ارائه نظریه‌ای نمود و سیاست بین‌الملل را در چارچوب رویکردی خاص تجزیه و تحلیل نمود (قوام، پیشین: ۲۹۸). از دیدگاه ونت، فرهنگ روابط بین‌الملل می‌تواند سه حالت داشته باشد: فرهنگ هابزی، لاکي و کانتی که به رفتار دولت‌ها ساختار می‌بخشند. وی گذار از فرهنگ لاکي (موازنه قدرت، رقابت امنیتی و جنگ‌های محدود) به فرهنگ کانتی (همراه با امنیت دسته جمعی و حل و فصل اختلافات از طریق مسالمت‌آمیز) را مشاهده می‌کند و بر آن است که گرایش‌های رفتاری این دو کاملا متفاوت است. تاکید او بر این است که گرایش‌های رفتاری در سطح نظام را نمی‌توان به شکل گزاره‌های عام و جهان‌شمول بیان کرد. اگر رفتار گروهی مبتنی بر رقیب انگاشتن یکدیگر باشد، نظام جنبه لاکي پیدا می‌کند و اگر گروه بزرگی از دولت‌ها یکدیگر را بعنوان دوست تلقی کنند، فرهنگ حاکم بر نظام بین‌الملل، کانتی خواهد شد. بنابراین دولت‌ها هستند که سرشت

آنارشی بین‌المللی را از طریق اتکا بر فرهنگ و هویت و منافع خود تعیین می‌کنند (توحید فام و کاظمی، ۱۳۸۲: ۵۶).

در اینجا به جرأت می‌توان گفت آنچه موجب شد که مطالعات فرهنگی در رشته‌های گوناگون در دهه‌های اخیر روبه گسترش بگذارد نخست، مهاجرت‌های گسترده و افزایش بی‌سابقه تماس‌ها و ارتباطات فرهنگی در سطح بین‌المللی و توجه فزاینده به تفاوت‌های موجود میان فرهنگ‌ها برای تحلیل مسائل بین‌المللی است. دوم، آمیختگی میان تجارت، فرهنگ و سیاست در کشورهای غربی و در نتیجه بازتاب این آمیختگی در سیاست خارجی آنهاست. سوم، گسترش شبکه‌های ارتباطی در سطح جهان و اشاعه و گسترش فرهنگ مدرن توسط رسانه‌های جهان‌گستر است و چهارم، ظهور فرآیند جهانی شدن فرهنگ و واکنش‌های مقاومت‌آمیز در برابر این عوامل، ضرورت بررسی روابط میان فرهنگ و قدرت را در سطح بین‌المللی آشکار می‌سازد (سوری، پیشین: ۱۸۲). مطالعات در زمینه فرهنگ و روابط بین‌الملل ابتدا در دهه ۱۹۶۰ تحت عنوان فرهنگ سیاسی آغاز گردید که تاثیرپذیری فرهنگ از سیاست و بالعکس را مطالعه می‌نمود. در این مطالعات بیشتر توجهات معطوف به انعکاس آداب و رسوم، سنت‌ها، اخلاقیات، ارزش‌ها و اعتقادات فرهنگی در سیاست خارجی بود (قوام، پیشین: ۹۳).

۷- نحوه تأثیرگذاری فرهنگ بر روابط بین‌الملل

مارسل مرل معتقد است وقت آن فرا رسیده است که پس از گذار از سه پارادایم یعنی پارادایم سیاسی در قالب قدرت‌محوری، پارادایم اقتصادی در قالب نظریه‌های مارکسیسم از یک سو و لیبرالیست‌ها از سوی دیگر و پارادایم مبتنی بر انقلاب تکنولوژیک، اینک برپایه مسائل فرهنگی به تبیین روابط بین‌الملل بپردازیم. چنین تبیینی از چند زاویه قابل بررسی است.

(۱) تقسیم‌بندی جهان به حوزه‌های فرهنگی: واقعیت آنست که تبیین روابط بین‌الملل برپایه قطب‌های قدرت به منزله نادیده گرفتن ابعاد دیگر روابط بین‌الملل است. مذاهب بزرگ نقش مهمی در تعیین این حوزه‌ها دارند. حوزه مذهب بودیسم، حوزه اسلام و حوزه مسیحیت، موسس اولین مرزهای فرهنگی به شمار می‌روند. حتی در حوزه مسیحیت نیز حوزه کاتولیسم و ارتودوکس و پروتستانتیسم را می‌توان از هم تفکیک کرد. بر این اساس می‌توان به آسانی مدعی شد که در دنیای امروز، نقش سیاسی ادیان بعنوان نمادهای فرهنگی یک کشور و یا یک منطقه در عرصه سیاسی جهان کاملاً تاثیرگذار است. بعنوان مثال، آیا می‌توان نقش عوامل دینی را در سیاست خارجی دولت بوش و یا اسرائیل نادیده گرفت؟ از طرف دیگر آیا می‌توان نقش اسلام سیاسی را در منطقه خاورمیانه و حتی در سطح جهان ناچیز دانست؟ این موارد نشان می‌دهند که یکی از مهمترین عوامل تاثیرگذار در عرصه روابط بین‌الملل نقش ادیان در مسائل سیاسی و حتی امنیتی

جهان است (رضایی و ترابی، ۱۳۸۹: ۵۲). البته امروزه مفاهیمی همچون سکولاریسم یا لائیسیته در جهان و بخصوص در کشورهای غربی، بسیار مورد توجه می‌باشد، ولی در عین حال، باتوجه به گرایش افکار عمومی و آحاد مردم به مسائل مذهبی و اخلاقی به اشکال مختلف و با شدت و ضعف متفاوت – باز هم به میزان زیادی می‌توان نقش مذهب را در عرصه بین‌المللی و روابط بین‌المللی پررنگ و قابل توجه دانست.

۲) تقسیم جهان به حوزه ایدئولوژیک: ایدئولوژی‌ها همیشه نقش گسترده‌ای در روابط بین‌الملل داشته‌اند؛ به شکلی که می‌توان تاریخ روابط بین‌الملل را تاریخ رقابت‌های ایدئولوژی‌ها دانست. در واقع ایدئولوژی‌ها مهمترین عامل تقسیم جهان بوده‌اند. اولین جلوه جدی چنین تقسیمی را می‌توان در دهه ۱۸۳۰ در اروپا ملاحظه کرد. به دنبال انقلاب ۱۸۳۰ سه کشور انگلستان، فرانسه و اسپانیا که پاره‌ای آزادی‌های سیاسی و اجتماعی را برای مردم خود به رسمیت شناختند، در مقابل سه کشور روس و پروس و اتریش، که بر اصول اشرافیت و استبداد پای می‌فشردند قرار گرفتند. در دهه ۱۹۳۰ نیز سه ایدئولوژی کمونیسم، دموکراسی و فاشیسم در مقابل یکدیگر قرار گرفتند و جلوه دیگری از این تقسیم‌بندی را به نمایش گذاشتند. دوران جنگ سرد نیز اوج رقابت بین ایدئولوژی‌های لیبرال-دموکراسی و کمونیسم بود که در نهایت با فروپاشی شوروی و برتری غرب به پایان رسید. در حال حاضر نیز عده‌ای جهان را براساس ایدئولوژی‌ها تقسیم‌بندی می‌کنند.

تقسیم‌بندی بین کشورهای شمال و جنوب و کشمکش بر سر حقوق بشر، از جمله تقسیم‌بندی‌های مبتنی بر ایدئولوژی است (همان، ۵۳). پس از حوادث یازدهم سپتامبر، جامعه جهانی با موج جدیدی از این قبیل تعاریف مواجه شد. موجی که مبتنی بر تعریف جدیدی از نیروهای خیر و شر و سلسله اتفاقاتی بود که بر مبنای ایدئولوژی مذهبی بنیان نهاده شده بود. در این بین مساله اسلام‌هراسی و تئوری تروریسم اسلامی و تفکر طالبانیسم، بیش از هر زمانی مورد توجه قرار گرفت و منشاء اتفاقات بسیاری در عرصه منطقه‌ای و جهانی گشت. با سخنرانی رهبران ایالات متحده و سخن گفتن از جنگ‌های صلیبی جدید، بیش از پیش این مساله را به موضوعی حاد و مناقشه‌آمیز بدل کرد.

۳) نقش کالاهای فرهنگی در روابط بین‌الملل: کالاهای فرهنگی مثل نوار، کاست، ویدئو، فیلم‌های سینمایی و غیره از نیمه دوم قرن بیستم موضوع مراودات و کشمکش‌های بین‌المللی قرار گرفته‌اند. اولین کشمکش از این نوع در قرارداد بلوم-بیرنز که در سال ۱۹۴۶ بین ایالات متحده آمریکا و فرانسه منعقد گردید منعکس شده است. براساس این قرارداد فرانسه مجبور می‌شد میزان متناهی از فیلم‌های آمریکایی را به بهانه جلوگیری از جاذبه تبلیغات کمونیستی به نمایش بگذارد. پس از آن بازار سمعی و در حال حاضر نیز، بصری اروپا، مورد تهاجم تولید کنندگان آمریکا قرار گرفت. نقش برجسته سینمای آمریکا را نمی‌توان در عرصه

¹ Blum-Byrnes agreement

روابط بین‌الملل نادیده گرفت. بسیاری از کارشناسان معتقدند که آمریکایی‌ها از طریق همین ابزارها، ارزش‌های فرهنگی خود را در سرتاسر جهان انتقال می‌دهند و در نتیجه این امر، به اولویت‌های سیاسی دیگران شکل می‌دهند. در این راستا می‌توان به نظریات "جوزف نای" در مورد قدرت نرم اشاره نمود که نقش فرهنگ و ارزش‌های فرهنگی باتوجه به یک کشور را بیشتر از قدرت سخت در عرصه روابط بین‌الملل امروزی می‌داند (همان، ۶۱).

۴) تاثیر فرهنگ بر همگرایی و واگرایی منطقه‌ای: فرهنگ مشترک یکی از پیش‌شرط‌های لازم برای همگرایی منطقه‌ای است که تجربه اروپا اهمیت آن را آشکار می‌سازد. اروپا در مسیر وحدت خود پس از گذشت از موانع و مشکلات زیاد به این نتیجه رسید که باید از اروپای حقوقدانان و سیاستمداران گذار کرده و به اروپای شهروندان دست یابد، در این صورت وجود جنبه‌های مشترک فرهنگی ضرورت تام می‌یابد. همین عامل می‌تواند به همگرایی در خاورمیانه و آسیای مرکزی نیز کمک کند. در واقع بسیاری از کارشناسان مهمترین عامل موفقیت همگرایی منطقه‌ای در اروپا را تشابهات فرهنگی دانسته‌اند؛ در مقابل عدم وجود این شرایط در کشورهای سایر مناطق از جمله مهمترین عوامل شکست فرایند همگرایی بوده است (همان، ۹۵).

۸- نقش و کاربرد فرهنگ برای گسترش مناسبات

ام. مایکل متفکر انگلیسی و نویسنده کتاب (روابط فرهنگی بین‌الملل) از نقش فرهنگ بعنوان قطب سوم سیاست خارجی نام می‌برد. وی معتقد است، سیاست و تجارت را اگر دو رکن اصلی روابط بین‌الملل بنامیم، باید گفت که فرهنگ رکن سوم آن می‌باشد (کلارک، پیشین: ۹). فرهنگ از یک سو زمینه مناسبی را برای تجارت فراهم می‌کند و از سوی دیگر، مناسبات تجاری را تسهیل می‌نماید. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که روابط فرهنگی بر تجارت و بازرگانی تاثیر عمده‌ای داشته است. برای نمونه، فعالیت‌های شورای فرهنگی بریتانیا و گسترش زبان و فرهنگ انگلیسی زمینه را برای گسترش تجارت فراهم نمود. در این راستا عنصر زبان می‌تواند به گسترش فرهنگ یک ملت کمک کند. بعنوان مثال هنگامی که زبان انگلیسی جهانی می‌شود، فرهنگ انگلیسی-آمریکایی نیز فراگیر می‌شود. به این صورت که، زمینه یادگیری زبان انگلیسی یا استفاده از اینترنت موجبات تسلط این فرهنگ را فراهم می‌کند.

¹ Joseph Nye

۹- نقش فرهنگ در بروز اختلاف میان کشورها

بعد دیگری که باید در این راستا مورد توجه قرار داد، نقش اختلاف‌افکنی تفاوت‌های فرهنگی در روابط بین‌الملل است که این خود دارای جایگاه ویژه‌ای نیز هست، چرا که در طول تاریخ، این عامل باعث بروز نزاع‌هایی در میان کشورها یا تمدن‌های مختلف گردیده است که همین اختلافات گاه و بیگاه باعث بروز جنگ‌هایی میان دو یا چند دولت گشته است. در ابتدا و در تعریف مفهوم منازعه باید گفت که منازعه عبارت است از وضعیتی که طی آن دو یا چند گروه بگونه‌ای متقابل، در پی تحقق منافع یا ارزش‌ها و یا عقاید متضاد و ناهمگونی بر می‌آیند (صدریا، ۱۳۷۹: ۴). به عبارت دیگر، منازعه به وضعیتی اشاره دارد که در آن گروه انسانی معین - خواه قبیله‌ای، زبانی، فرهنگی، مذهبی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ... با گروه‌های انسانی دیگر به دلیل ناسازگاری واقعی یا ظاهری اهداف‌شان، تعارض آگاهانه داشته باشند (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۶: ۲۹۶). در دوران استعمار، کشورهای بزرگ و عمدتاً غربی با استیلا بر کشورهای مختلف در کنار استعمار اقتصادی، روش‌های مختلفی برای ادامه حضور خود در کشورها را مدنظر داشتند که در این میان، روش‌های مبتنی بر فرهنگ مورد توجه بوده است، که از آن با نام "امپریالیسم فرهنگی" یاد می‌شود. هربرت شیلر در کتاب خود با نام "ارتباطات و سلطه فرهنگی"، امپریالیسم فرهنگی را نوعی نفوذ اجتماعی می‌داند که از طریق آن، کشوری اساس تصورات، ارزش‌ها، معلومات و هنجارهای رفتاری و همچنین سبک زندگی خود را بر کشورهای دیگر تحمیل می‌کند. در این فرایند، تاثیرگذاری و نفوذ اجتماعی، مضامین و محتوای رسانه‌ای، تبلیغات تجاری و ... بیشترین نقش را دارند (شیلر، ۱۳۹۰: ۳۱-۳۰). کشورهای استعمارگر یا سعی داشتند تغییرات مدنظر خود را در فرهنگ و آداب و رسوم کشورهای استعمار زده و در جهت منافع خود اعمال کنند و یا با بزرگ کردن شکاف‌های فرهنگی من جمله تفاوت‌های نژادی، زبانی، قومیتی، مذهبی و ... سعی داشتند که کشور یا کشورهای یک منطقه را به آشوب کشند؛ برای مثال مورد اول می‌توان به استعمار انگلستان در کشور هندوستان اشاره کرد. در طی ده‌ها استیلا و استعمار کشور هند، ما شاهد هستیم که کشور انگلستان برای ادامه حضور و استعمار خود، سعی کرده است که تغییرات فرهنگی مطلوب خود را در این کشور اعمال کند که از آن میان می‌توان به تلاش در تغییر زبان مردم، تغییر فرهنگ عامه مردم به وسیله آموزش همگانی طبق برنامه تعیین شده از سوی انگلستان و اجرا در مدارس کشور هندوستان و ... اشاره کرد. ادوارد سعید معتقد است که غرب مدرن تنها خود را متمدن و با فرهنگ می‌دانسته و برای خود این وظیفه را قائل می‌شده که دیگران را نیز به فرهنگ و تمدن خویش درآورد. او به دیدگاه‌های جان استوارت میل؛ یکی از بنیانگذاران مکتب امپریالیسم اشاره می‌کند و می‌نویسد: جان استوارت میل معتقد است که

¹ John Stuart Mill

بریتانیا برای این هند را به استعمار خود درآورده است که هند در وحشیگری غوطه می‌خورده است؛ بریتانیا برای این در هند است که هند از ما چنین می‌خواهد و ما برای این در هند بسر می‌بریم که بدون انگلستان، هند جزء ویرانه‌ای نخواهد بود (مطلبی، ۱۳۹۳: ۷۱). برای مثال مورد دوم نیز می‌توان به اختلاف‌افکنی‌های استعمارگران در میان کشورهای منطقه خاورمیانه یا کشورهای آفریقایی اشاره کرد که عمدتاً ریشه در تفاوت‌های فرهنگی این کشورها دارد و همانطور که سال‌ها و بلکه دهه‌ها شاهد هستیم، همواره شیطنت‌ها و خباثت‌های کشورهای استعماری و در رأس آنها انگلستان، بذر اختلاف را در این کشورها پراکنده کرده است و شاهدیم که گاه و بیگاه، همین مسائل باعث بروز نزاع‌ها و در مواردی بروز جنگ‌هایی در این مناطق گشته است.

این نکته را نیز باید مدنظر داشت که از نظر صاحب‌نظران این حوزه، ضعف فرهنگی در حوزه تمدنی، خود می‌تواند بعنوان یکی از عوامل مهم نابودی تمدن‌های مختلف در طول تاریخ به شمار آید؛ که برای مثال می‌توان از نابودی و فروپاشی امپراطوری عثمانی در خلال دو جنگ جهانی نام برد، همچنین برای نمونه می‌توان به سلسله جنگ‌های صلیبی نیز اشاره کرد که عمده علت بروز این جنگ‌ها، اختلافات مذهبی در دو سوی غرب آسیا (اسلام) و اروپا (جهان مسیحیت) بود. جنگ‌های صلیبی که حدود ۴۰۰ سال و عمدتاً میان مسلمانان و مسیحیان به وقوع پیوست و دلیل اصلی که برای آن عنوان می‌شود همانا دعوت پاپ برای بازپس‌گیری سرزمین‌های مقدس - اورشلیم و در ادامه کل منطقه شامات و فلسطین - بود که البته در ادامه دلایل دیگری نیز همچون دلایل اقتصادی، سیاسی و ... نیز پیدا کرد که تمامی این دلایل را می‌توان در ذیل فرهنگ حاکم در کشورهای درگیر جنگ تقسیم‌بندی کرد.

در قرن حاضر نیز جنگ‌ها و نزاع‌های گوناگونی را می‌توان ذکر کرد که یکی از دلایل این تنش‌ها، همانا اختلافات فرهنگی بوده است که در قالب‌های مختلف بروز و ظهور یافته است و به دنبال خود سلسله اتفاقاتی را رقم زده است. که نهایتاً منجر به جنگ بین دو و یا چند کشور گشته است. امروزه در کنار پیمان آتلانتیک شمالی - ناتو - از بازوی فرهنگی این نهاد بعنوان ناتوی فرهنگی نیز یاد می‌شود که در موازات حضور و اقدامات نظامی این سازمان در نقاط مختلف جهان، مبادرت به انجام سلسله اقداماتی در حوزه‌های مختلف فرهنگی و در راستای خواست و تصمیمات کلان کشورهای عضو این پیمان می‌نماید.

البته این نکته را نباید دور از ذهن دانست که باتوجه به مدرن و فراگیر شدن ابزارهای ارتباطی بین‌آحاد مردم در نقاط مختلف جهان و به روز و پیشرفته شدن ترفندهای تبلیغاتی و رسانه‌ای؛ جنگ فرهنگی امروزه بیشتر در حوزه رسانه - بطور کلی اعم از رسانه‌های دیداری، شنیداری، جراید و جدیدترین عضو این خانواده یعنی رسانه‌های دیجیتال و مبتنی بر فضای سایبر و اینترنت در جریان است، بطوریکه ابزار تبلیغات بعنوان یکی از مهمترین اهرم‌های قدرت هر کشوری برای مهار و مقابله با تهاجم فرهنگی از یک سو و تبلیغ فرهنگ

بومی کشور و معرفی آن به طیف گسترده مخاطبان در جای جای دنیا از دیگر سو، مورد توجه ویژه دولت‌ها است.

بطور مثال، هالیوود - در آمریکا - را می‌توان بعنوان یکی از اولین و بزرگترین این اهرم‌ها در قرن حاضر به حساب آورد که با گستردگی فراوان و صرف بودجه‌های هنگفت در طول سال‌ها توانسته نقش مهم و حیاتی را در راستای تبلیغ فرهنگ انگلیسی - آمریکایی یا به اصطلاح، روش زندگی آمریکایی^۱ از یک سو و القای خواسته‌ها و نظرات برنامه‌ریزان فرهنگی حوزه تمدنی غرب و خاصه دولت و کشور آمریکا و تاثیر بر ذهن و فکر مردم دیگر کشورها در راستای این اهداف دانست. و در کنار هالیوود، می‌توان به بنگاه‌های بزرگ و مختلف سخن‌پراکنی و شبکه‌های گسترده خبری در آمریکا و دیگر کشورها اشاره کرد که روزانه با تولید هزاران ساعت برنامه صوتی و تصویری و تولید میلیون‌ها کلمه خبر، اخبار و اتفاقات را همانگونه که خواست مدیران و برنامه‌ریزان پشت پرده دولتی و غیردولتی است به مخاطب خود القا کنند؛ بطوریکه طبق ادعای سازمان‌های مختلفی که در این حوزه فعالیت می‌کنند، روزانه بالغ بر چهل میلیون کلمه خبر، که بیش از ۹۰ درصد اخبار روزانه جهان را شامل می‌شود - توسط چهار بنگاه خبری آمریکایی - غربی: یونایتد پرس، آسوشیتد پرس،^۲ فرانس پرس^۳ و رویترز^۴ تولید و عرضه می‌گردد.

نتیجه‌گیری

فرهنگ، مقوله‌ای پیچیده، زنده و متغیر است که در طول تاریخ باعث اتفاقات فراوانی گشته است، از ارتباطات مختلف و بسط و گسترش مناسبات بین‌الدولی تا بروز جنگ‌ها و نزاع‌های گوناگون که حتی منجر به نابودی کشورها و تمدن‌ها گشته است. از دیرباز تاکنون نقش فرهنگ در ارتباطات بین کشورها بطور خاص و در عرصه بین‌المللی و در سطح کلان غیرقابل انکار است.

در عرصه بین‌الملل، فرهنگ نقش تعیین‌کننده‌ای در نوع ارتباط بین کشورها و ادامه و روند این ارتباطات دارد، چراکه فرهنگ هر کشور نقش بسزایی در تعریف شخصیت و هویت کشورها و تعریف منافع جمعی مردم هر سرزمین بازی می‌کند، و در همین راستا، قوت و ضعف فرهنگ هر کشور، تا حد زیادی در ادامه و روند این ارتباطات نقش دارد. هر کشوری به فراخور فرهنگ و در ذیل تمدن خود اقدام به تعریف و طراحی نوع و میزان ارتباط خود با دیگر کشورها می‌کند و در همین راستا، تعاریف خاص خود را از مفاهیمی همچون

^۱ American Lifestyle

^۲ United Press International (UPI)

^۳ Associated Press (AP)

^۴ Agence France-Presse (AFP)

^۵ Reuters

دشمن، دوست و رقیب دارد که این مهم به راحتی در میان کشورهای جهان قابل مشاهده است، مثلاً رابطه ایران با کشورهای حوزه تمدنی ایران باستان، کشورهای نظیر عراق، افغانستان و ... باتوجه به تشابهات و نزدیکی‌های فرهنگی بسیار متفاوت‌تر است با ارتباطات و روابط میان ایران با کشورهای اروپایی یا آمریکایی لاتین.

امروزه در عرصه بین‌المللی، ما شاهد هستیم که برخلاف قرن گذشته که کشورهای بزرگ و صنعتی به نوعی قائل به یکپارچگی فرهنگی در عرصه جهانی بودند، آنچنان که در فلسفه‌های مختلف ابتدایی قرن بیستم و مدرنیسم و آغاز فصل نوین صنعتی شدن مغرب زمین شاهد هستیم و در این راستا اقدامات فراوانی نیز انجام دادند که ما اثرات و نتایج آن اقدامات را امروزه کم و بیش شاهد هستیم، از اواخر قرن بیستم به این سو، ایده تنوع فرهنگی و احترام به فرهنگ‌های مختلف کمابیش در فضای بین‌المللی حاکم است و هر کشوری سعی در معرفی فرهنگ خاص خود به جهان دارد که در این بین نقش سازمان‌های بین‌المللی و بازیگران غیردولتی نیز مشهود است. فرهنگ از دیرباز تاکنون، از جنبه‌های گوناگون، نقش بسزا و غیر قابل انکاری در روابط بین‌الملل داشته و دارد و تاثیرات مهم و غیرقابل انکاری نیز از خود به جای گذاشته و می‌گذارد؛ که این تاثیرات گاه مثبت و سازنده و گاه مخرب و منفی بوده است. آنچنان که از دورنمای روابط بین‌الملل می‌توان نتیجه گرفت، روند تغییرات عمده در این راستا و شکل‌گیری دسته‌بندی‌های جدید غیرقابل اجتناب است، همانگونه که پس از اتفاقات ۱۱ سپتامبر در آمریکا، ما شاهد اینگونه رفتارها هستیم، که در آن زمان از سوی رهبران آمریکا، جهان به دو قسمت همسو با آمریکا و مقابل آمریکا تعریف شد و عنوان شد که کسانی که در جنگ با تروریسم با آمریکا همراهی نکنند، تروریسم و دشمن آمریکا تلقی خواهند شد. ما امروزه شاهدیم که این نوع دسته‌بندی‌ها و بطور خاص مقابله با فرهنگ و مذهب اسلام از سوی غرب کمابیش ادامه دارد و این نوع رفتارها در ذیل مقابله با گسترش این فرهنگ تعریف می‌شود.

۴۴

فهرست منابع

فارسی:

- ۱- بیات، عبدالرسول و دیگران (۱۳۸۶)، فرهنگ واژه‌ها، چ ۳، تهران: موسسه اندیشه و فرهنگ دینی.
- ۲- توحید فام، محمد و کاظمی، علی اصغر (۱۳۸۲)، فرهنگ در عصر جهانی شدن، چالش‌ها و فرصت‌ها (نقش فرهنگ در فرآیند جهانی شدن)، تهران: انتشارات روزنه.
- ۳- جکسون، سورنسو (۱۳۹۱)، درآمدی بر روابط بین‌الملل، مترجم: علی ذاکریان و دیگران، چ ۴، تهران: انتشارات میزان.

- ۴- دوئرتی، جیمز و فالتزگراف، رابرت (۱۳۷۶)، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، مترجم: علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس.
- ۵- رضایی، علیرضا و ترابی، قاسم (۱۳۸۹)، «تبیین جایگاه فرهنگ در نظریه‌های روابط بین‌الملل: فرهنگ بعنوان عرصه‌ای برای تعامل یا تقابل»، *فصلنامه تخصصی علوم سیاسی*، ش ۱۳.
- ۶- روح‌الامینی، محمود (۱۳۶۸)، *مبانی انسان‌شناسی (گرد شهر با چراغ)*، چ ۳، تهران: انتشارات عطار.
- ۷- زهره‌ای، محمدعلی (۱۳۸۹)، «فرهنگ متمایز کننده جوامع از یکدیگر است (بررسی مفهوم فرهنگ)»، *روزنامه رسالت*، ش ۷۱۷۰.
- ۸- سازمند، بهاره (۱۳۸۳)، «فرهنگ و حقوق بشر در پرتو جهانی شدن»، *فصلنامه راهبرد*، ش ۳۶.
- ۹- سوری، جواد (۱۳۸۶)، «جایگاه فرهنگ در نظریات روابط بین‌الملل»، *فصلنامه مطالعات فرهنگی*، ش ۵.
- ۱۰- شیلر، هربرت (۱۳۹۰)، *ارتباطات و سلطه فرهنگی*، مترجم: کاظم معتمدنژاد و دیگران، تهران: انتشارات علم.
- ۱۱- صدریا، مجتبی (۱۳۷۹)، *تئوری تعارض در روابط بین‌الملل*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- ۱۲- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴)، «فرهنگ؛ فرهنگ بخش فراموش شده یا عنصر ذاتی روابط بین‌الملل»، *فصلنامه سیاست خارجی*، ش ۲.
- ۱۳- کلارک، یان (۱۳۸۲)، *جهانی شدن و نظریه روابط بین‌الملل*، مترجم: فرامرز تقی‌لو، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- ۱۴- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: انتشارات سمت.
- ۱۵- مطلبی، مسعود (۱۳۹۳)، «فرهنگ و امپریالیسم فرهنگی در مطالعات پسااستعماری»، *فصلنامه مطالعات میان فرهنگی*، س ۱۰، ش ۲۴.

لاتین:

16- Ruggie, Jack (1998). What Makes the World Hang Together? Neo-utilitarianism and the Social Constructivist Challenge. *International Organization*.